

بنجامین فرانکلین

بنجامین فرانکلین یکی از برجسته‌ترین رجال سیاسی در تاریخ ایالات متحده آمریکا شمالی، و از نامداران جنگ استقلال آن کشور به‌شماره است. وی در علم حکمت و فلسفه نیز معروفیت بسزا دارد. او پس از یکصد و شصت و یک سال از خانواده کم بضاعت، و تولدش در هفدهم ژانویه سال ۱۷۰۶ میلادی در شهر «بستن» از ایالت «ماسسچوستس» بوده است.

فرانکلین در خردسالی در چاپخانه برادرش حرفه‌یچین بود و در بیست و سه سالگی، پس از بی‌سروسامانی‌های زیاد، مستقلاً مصلح‌کاری شد. در تحصیل دانش می‌توان گفت کاملاً خودآموز بوده‌است. در سال ۱۷۳۱ اولین کتابخانه سیار را در آمریکا ایجاد نمود و پس از آن روزنامه‌ای بنام «پن‌سیلوانیا گازت» تأسیس کرد.

از آثار معروف وی داستان تقویم «ریشارد مستمند» است که بواسطه روح راستی و درستی و خیرعام که در آن اوراق ابراز داشته، شهرت فوق‌العاده و حسن اقبال و وسیع نادری یافته است. در سالهای ۱۷۳۶-۱۷۵۱ فرانکلین را بسمت منشی مجلس شورای ایالتی انتخاب کردند. در سال ۱۷۳۷ علاوه بر ریاست پستخانه «فیلادلفی» برگزیده شد و در همین اوان بود که تشکیلات قوای امنیه و سرویس اطفاییه را در مستعمرات فراهم ساخت. در سال ۱۷۴۹ بمعاضدت ادب دوستان «فیلادلفی» در آن شهر یک اکادمی بوجود آورد. سه سال بعد همان اکادمی منشور رسمی یافت، و سپس دانشگاه پن‌سیلوانی شناخته شد.

فرانکلین در بسیاری از مؤسسات عام المنفعه دیگر بمنظور ترقی و تعالی اهالی فیلادلفی شرکت و دخالت داشت. وی مدت سیزده سال عضو مجلس شورای ملی ایالتی «پن‌سیلوانی» بود. از سال ۱۷۵۳ الی ۱۷۵۴ سرویس پست کل مستعمرات آن حدود را علاوه بر مشاغل دیگر عهده‌دار گردید. آزمایشهای فنی معروف او بود که برق و الکتریسیته را قوه واحد تشخیص داد. در سالهای ۱۷۵۷ الی ۱۷۶۳ سمت نمایندگی ایالات چهارگانه، «پن‌سیلوانی»، «ماسسچوستس»، «ماریلاند»، و «ژورژی» را در انگلستان داشت.

بار دیگر در سال ۱۷۶۳ بهمان مأموریت نامزد گردیده بانگلستان رفت. در این سفر بود که از تحصیل خراج سنگین و از جمله مالیات بستن به مستعمرات جداً اعتراض کرد. لیکن بعلت سختگیری زمامداران یا بخت، جز الغاء مالیات تمبر، اعتراضات فرانکلین بی‌ثمر ماند. چون کوششهای فرانکلین برای رفع اختلاف و ضدیت بین انگلستان و مستعمرات آمریکا شمالی بجائی نرسید، او از آن شهر بادلتنکی به فیلادلفی برگشت.

علاوه بر شهرتی که فرانکلین در حکمت و سیاست برای خود پدید آورده بود کوششهای

● در شرح احوال بنجامین فرانکلین کتابها پرداخته‌اند و بفارسی هم نیز رسائل و مقالاتی منتشر شده که آخرین آنها در کتاب مردان خود ساخته است. درباره رجال بزرگ هر تکراری ارزشی دارد و هر تذکری فایده‌نی می‌بخشد و درج این مقاله ممتع بهمین نظر است. **مجله نیما**

خستگی ناپذیر و از خود گذشته‌گیهای کم نظیر او سهم بزرگی در آزادی و استقلال ایالات متحده امریک ایفانمود و بهین جهت در بازگشت از انگلستان در ماه مارس ۱۷۷۰ بهضویت کمیته شورشیان علیه سلطه انگلستان نامزد شد و بلافاصله بنمایندگی در کنگره فیلادلفی انتخاب گردید . وی یکی از پنج عضو کنگره مزبور بود که اعلامیه استقلال ممالک متحده را رقم زد . سپس در سال ۱۷۷۶ بسمت سفیر مخصوص بفرانسه اعزام شد . در ضمن آن مأموریت که تا سال ۱۷۸۰ ادامه یافت به بستن پیمان اتحاد بین ایالات متحده و آن کشور موفق گردید . قراردادهای تجاری بادولت پروس نیز در ظرف آن مدت بسته شد .

پس از بازگشت از اروپا ، فرانکلین را بریاست مجلس شورای ایالت پن سیلوانی پذیرفتند و بهین سمت تا سال ۱۷۸۸ متوالیاً باقی ماند .

آخرین عمل فرانکلین درخواست نامه ای بود که در تاریخ دوازدهم فوریه ۱۷۹۰ برای الفاه بردگی در امریک ، بکنگره تقدیم کرد . در اوایل همان سال ، روز هفدهم آوریل ۱۷۹۰ المین جهان فانی را وداع و بعالم باقی رحلت نمود .

فرانکلین در دوره زندگانی خویش امتیازات فراوان در علم و ادب حاصل گردید . دفاتر و رسائل عهده راجع بامور اقتصادی از او انتشار یافته . نبوغ فرانکلین جهات مختلف داشت . سرآمد همه آنها علم حکمت و سیاست است . درسیاست همواره خیر و نفع اجتماعی را اصل مقصد میدانست و از این رو سرمشق بزرگی برای احصای باقی گذاشت .

زنده جاوید ماند آنکه نکو نام زیست کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را
اینک مطالبی که باختصار از دفتر یادداشت فرانکلین اقتباس و اختیار شده :



من در پیشه‌ای که پدرم داشت ، بکار گماشته شدم و تا دوازده سالگی با جبار این خدمت را ادامه دادم زیرا برادر ارشدم «ژان» که در همان حرفه کار میکرد پدر را ترک نمود و تاهل اختیار کرد و بجزیره « رودایلاند » رفت . در آن موقع لازم آمد من جای او را در خدمت اشغال کنم اما من از شغل شامی نفرت داشتم . پدرم ملتفت این احوال بود و از ترس اینکه مبدا منم مانند فرزند دیگرش «ژوزیا» فرار کرده پی در پی نوردی بروم سخت نگران بود و چاره می اندیشید و بهین جهت غالب اوقات مرا با خود بگردش میبرد . در ضمن آن گردشها مخصوصاً از معابری که نجاران ، سقط کاران ، خراطان ، دواتگران و غیره مشغول کار بودند ، راه را انتخاب میکرد تا من آن مردم را سرگرم کار ببینم و اوهم ملاحظه کند که من بکدام یک از آن مشاغل بیشتر توجه دارم تا مرا بدان کار بگمارد .

از همان روزها خوش می‌آمد که کارگران با ذوق و جلالک را تماشا کرده به بینم آنها چگونه ابزار خود را بکار میبرند . این دقت بحال من مفید بود زیرا بهمان اندازه که از آنان چیزی آموختم میتوانستم در خانه کارهای کوچکی انجام دهم .

پدرم بالاخره بصرفعت افتاد مرا بکسب ساختن فلزات از قبیل چاقو و کارد و چنگال و غیره وارد کند و چون عموی من « بنجامین » پسری داشت که در لندن آن صنعت را آموخته بود و در این زمان « به بستن » آمده همان کار را راه انداخته بود ، پدرم مرا نزد او فرستاد بلکه آن شغل را به پسندم لیکن چون دستمزدی در کار نبود پدرم رنجید و مرا بخانه برگردانید .

من از خردسالی اشتیاق مفرطی بمطالعه داشتم و جزئی پولی که بدست می‌آوردم صرف خرید کتاب مینمودم. يك وقت كتابی موسوم به «ییشرف سالک» بدستم آمد و مطالعه آن مطبوع خاطر م گردید. اولین مجموعه کتبی که گرد آوردم تألیفات «بونیان» و بصورت دفاتر کوچک بود. بعد آنها را فروختم که بتوانم کتب تاریخی تألیف و تدوین «پورتن» را خریداری کنم و اینها رسالتی بود از نشریات رایج و ارزان.

پدرم نیز کتابخانه حقیری داشت مرکب از معدودی دفاتر الهیات و کتب دینی که من اغلب آنها را خوانده بودم. در این زمان بود که بسیار غبطه میخوردم که چرا با وجود عطشی که برای تحصیل علم و معرفت درین بود دسترس بکتابهای مطلوب نداشتم زیرا من نمیخواستم کشیش شوم.

دفتر موسوم به «بسر بردن عمر» نگارش «پلوتارخ» را بسیار میخواندم و تصور میکنم اوقاتی که صرف چنین مطالعات میشد برایم بسی سودمند بود. کتابی هم بعنوان «بختی در تدابیر» تألیف دوفو، و کتابی دیگر تألیف دکتر مادر بعنوان «کوشش در نیکوکاری» بود که مطالعه هر یک از آنها باعث ارتقاء فکر من شد و در حوادث عمده زندگانیم نافذ گردید.

رفت زیاد من بمطالعه پدرم را بالاخره بر این داشت که مرا بقرن طباعت آشنا کند. یکی از فرزندان شهم «جس» درین شغل بود. در سال ۱۷۱۷ برادرم «جس» از انگلستان بایک دستگاه چاپخانه و حروف ریزی بقصد تأسیس يك مطبعه برای خویش به «سُتن» مراجعت کرد. چنین شغل را من بر مراتب بهتر از شغلی که پدرم داشت می پسنیدم اما دریا نوردی را دوست تر داشتم. پدرم بواسطه تشویشی که از این معنی داشت بی صبری میکرد و میخواست بهر وجهی است زود مرا در خدمت برادرم کماشته پای بند کند. تا چند مدت من بدان تکلیف تن درنیدادم ولی عاقبة الامراضی شده قرارداد ایضا نمودم. در آن زمان من بیش از دوازده سال از عمرم نگذشته بود و میبایست بر حسب آن قرارداد تایست و یکسالگی شاگردی کنم و فقط در یک سال آخر میتوانستم حقوق يك مزدور را دریافت کنم.

چیزی نگذشت که من در آن شغل مهارتی بسزا یافتم و معاون خوبی برای برادرم شدم. در این موقع بود که دسترسی بکتابهای بهتری برایم میسر شد و بواسطه آشنائی با شاگرد یکی از کتابفروشان میتوانستم بعضی اوقات کتابی بامانت گرفته مطالعه نمایم و خیلی احتیاط میکردم کتاب امانتی را پاکیزه و بدون عیب و علت مسترد دارم. غالباً بیشتر اوقات شب را صرف خواندن مینمودم و آن وقتی بود که يك کتاب را که يك روز عصر بمارت میگرفتم باید بامداد دیگر بصاحبش برگردانم مبادا آنکه طالب داشته باشد و بدسترس فروشنده نباشد.

در این اوقات شخصی يك نفس بنام «ماتیوادمس» که کتابخانه نفیسی داشت و بچاپخانه ما آمد و رفت میکرد، اظهار مهربانی نسبت بمن نموده مرا بکتابخانه خود دعوت کرد و گفت هر کتابی را که مایل بخواندندش باشم برسم امانت بمن بسپارد و من از این حسن نیت و خیرخواهی استفاده کردم.

در آن وقت من بشعر گفتن نیز میل داشتم و قطعاتی چند انشاد نمودم. برادرم بتصور اینکه شاهی ممکنست نتیجه سودمندی داشته باشد مرا در آن راه تشویق نمود و بر آنم داشت ایاتمی چند تصنیف مانند «بسازم» يك قطعه تراژدی، بعنوان «داستان برج نورخانه» ساخته بودم که حکایت از فرق شدن کاپیتن «ورتی لک» با دو دخترش میکرد. قطعه دیگر بعنوان «سرود ملاح» سرگذشت «ریش سیاه» دزد دریائی بود و این هر دو فقط لایق خواندن در پس کوچه میبودند.

همینکه هر دو قطعه از چاپ بیرون آمد برادرم مرا با طرف شهر فرستاد تا آنها را برای فروش عرضه دارم. اتفاقاً منظومه اولی بقدری خوب بفروش رفت که مرا بحیرت انداخت و چون از واقعه ای که بتازگی رخ داده بود حکایت میکرد سر صدائی بلند کرد. من از آن حسن استقبال غیرمنتظره بخود میبایدم ولی پدرم اینگونه نمایش را تقیح کرد و مرا از آن روش باز داشت. خلاصه از اینکه من شاعری را پیشه خود قرار دهم جلو گیری شد اما ممارست در نویسندگی برای من بسیار مفید واقع شد. يك يسر بچه بنام «زان کلینس» در شهر بود که عشق بکتاب داشت و با من دوست صمیمی شد. بعضی اوقات ما با هم مباحثه میکردیم و هر يك از ما سعی داشت عقیده و نظر خود را بدیگری تعمیم کند. اتفاقاً بحثی درباره لزوم تربیت زنان و استعداد آنان در فرا گرفتن علوم بیان آمد. او بر این عقیده بود که زنان لایق و شایسته تحصیل علم نیستند زیرا دانش آموزی طبیعه با آنها جور نیاید و من نظری برخلاف داشتم. شاید کمی هم از راه ضدیت بود ولی اوطلاقت لسان داشت و کلمات زیادی میدانست از این جهت من دریافتم که او بیشتر بواسطه تسلط در ادای کلام فایق میگردد نه از جهت قوی بودن دلایل. يك روز من ایرادهای خود را یادداشت و باك نویس کرده نزد رفیقم فرستادم. او هم در پاسخ با ایرادهای من جواب نوشت. این مکاتبه تکرار شد تا آنکه روزی اتفاقاً پدرم آن مراسلات را دید و خواند. خلاصه نظرش این بود که گرچه من از لحاظ املا بر رفیق برتری دارم اما نوشته هایم از سلامت و زیبایی عاری است. دیدم حق با پدرم است و تصمیم کردم که این نقص را رفع کنم. در همین اوقات بود که يك جلد از منشآت ادبی خریده خود را مشغول مطالعه آن نمودم و بی اندازه از چنین غنیمت محظوظ شدم. راهی را که در اصلاح نوشته خود انتخاب کردم این بود که اول مطالب آن کتاب را میخواندم و بعد همان مطالب را از حفظ مینوشتم و از آن پس عبارات کتاب را با عباراتی که خود نوشته بودم تطبیق و نوشته خود را تصحیح میکردم. با اینکه وقت کم داشتم این روش در پیشرفت نویسنده گی من خیلی مؤثر بود.

همینکه تقریباً بشانزده سالگی رسیدم يك وقت کتابی تألیف «تریون» بدستم آمد که در آن مؤلف فواید گیاه خواری را شرح و آنرا بر گوشت خواری ترجیح داده بود. پس از مطالعه آن کتاب تصمیم کردم از خوردن گوشت بپرهیزم. چون هنوز برادرم تأهل اختیار نکرده بود که خانه مرتبی از خود داشته باشد او خورد و شاگردانش در يك خانواده ای در همان نزدیکیها غذا میخوردند. امتناع ورزیدن من از خوردن گوشت چنین مینمود که مزاحم رفقا هستم زیرا مکرراً از این فرابت طبع و یا خودرانی توییح و ملامت میکردند. اما من بعد از آنکه کم و بیش از دستورهای طباشی «تریون» از قبیل طرز یختن سبب زمینی یا طبخ برنج و چند چیز دیگر آگاه شدم به برادرم پیشنهاد کردم که اگر هر هفته نصف آن پولی را که در بهای سهم خوراک من میردازد بخودم بدهد برای خود تهیه شام و نهار مینمایم. برادرم فوراً آن پیشنهاد را پذیرفت. از آن پس ملاحظه کردم قسمتی از مبلغ دریافتی از برادرم را میتوانم پس انداز نمایم و از آن پول کتاب بخرم. چنین ترتیب يك منفعت دیگر هم داشت بدین معنی که همینکه برادرم و همراهان او برای غذا خوردن مطعمه را ترك میکردند من در آنجا تنها میماندم و بمجرد اینکه از صرف غذای ساده و مختصر فراغت می یافتم باقی وقت را صرف مطالعه می نمودم از طرفی امساک از خوردن و آشامیدن موجب شده که پیشرفتی بیشتر کنم. (بقیه دارد)